

این جا همه آدم‌ها این جوری اند

(نش داستان برگزیده دهه نود)

لوری مور و... / ترجمه مؤده دقیقی

چاپ اول: ۱۳۷۹ - انتشارات نیلوفر

درست است: «خواننده جدی داستان، تشنه آشنایی با داستان‌نویسان امروز است». یعنی در واقع تشنه خواندن آن داستان‌هایی است که ضمن ابداع ساز و کار نو و گشودن راه و رسمی تازه، از جوهره حسی، و روحی‌تر و تازه هم بهره‌مند باشد. داستانی خون‌دار و رباینده؛ نه چیزی که به بهانه نوبدن و امروزی بودن از هر حس و حالی خالی باشد. بله، هر داستان خوبی می‌تواند «نحوه تفکر خواننده و نگاه او را به جهان تغییر دهد. ایده و مفهوم این قبیل داستان‌ها به صورت حاضر و آماده و از پیش جویده به خواننده عرضه نمی‌شود؛ بلکه ذهن [و روح] خواننده را درگیر می‌کند و به تدریج...»^{*} به همین دلیل هم هست که نهادهای رسمی قاعدتاً نمی‌توانند این‌گونه آثار خلاقانه (شعر / داستان) را بموقع دریابند و به رسمیت بشناسند. زیرا این‌گونه آثار نهادها را نمی‌پذیرند و هر رسمی را می‌شکنند.

اما به جز نهادهای رسمی و آکادمیک، «سنت برگزاری مسابقه‌های ادبی برای انتخاب بهترین داستان‌های کوتاه [در غرب] سابقه‌ای طولانی دارد؛ از آن جمله است جایزه «آهنری» که در بزرگداشت این استاد داستان کوتاه در سال ۱۹۱۸ بنیان گذاشته شد. داوران این مسابقه ادبی همه‌ساله از میان بهترین داستان‌های کوتاه منتشر شده در

* - از «یادداشت مترجم» بر مجموعه داستان «این جا همه آدم‌ها این جوری اند».

نشریات امریکایی و کانادایی، بیست داستان را برمی‌گزینند و در مجموعه‌ای منتشر می‌کنند.*

شش داستانی که در مجموعه «این‌جا همه آدم‌ها این‌جوری‌اند» آمده، از میان داستان‌های برگزیده این‌گونه مسابقه‌های ادبی در دهه ۱۹۹۰ انتخاب و ترجمه شده است. مترجم یادآور شده است که آن داستان‌هایی را برای ترجمه انتخاب کرده که «نیازی به جرح و تعدیل نداشته باشد یا دست کم این تغییرات آسیبی به ساخت و مفهوم داستان نزند»؛ و گفته است که «به همین دلیل، ناگزیر، از ترجمه‌ی چند داستان ناب صرف‌نظر کرده است.**»

داستان اول، با عنوان «آسمان سیاه شب»، از «جرمی کین»، از «مجموعه داستان‌های برنده جایزه ادبی یان سنت جیمز در سال ۱۹۹۲ [انگلستان] انتخاب شده است». راوی داستان پیرمردی است که بیماری فراموشی دارد، و دختر و دامادش او را به یک بیمارستان می‌سپارند. تنهایی، رهاشدگی، بی‌پناهی، و «احساس غربت»ی که در این داستان موج می‌زند، همراه با نحوه روایت و صناعت کم‌نظیر داستان، از ویژگی‌های این اثر است.

«مردی باکت و شلوار مشکی» از «استیون کینگ» داستان دیگری است که آن را هم کسی روایت می‌کند که می‌گوید: «من حالا خیلی پیرم، و این اتفاق وقتی برایم افتاد که خیلی کوچک بودم و نه سال بیشتر نداشتم». اتفاقی که او می‌گوید، و ماجرایش را در این داستان روایت می‌کند، ملاقات با شیطان است در قالب «مردی باکت و شلوار مشکی». سومین داستان، با عنوان «هلیم جان سخت» از نویسنده‌ای چینی است. حال و هوای طنزآلود این داستان از ویژگی‌های آن است. درون‌مایه این داستان مقابله با سنت‌ها و شیوه زندگی سنتی در یک جامعه سنتی است که موقعیت‌های طنزآلودی را به دنبال می‌آورد.

«زندگی شهری» از «ماری گوردن» داستان چهارم است. داستان زنی که در خانه‌ای نکبت‌بار و آلوده به کثافت پرورش یافته است. او در اولین فرصت از این زندگی آلوده به کثافت می‌گریزد، به شهر دیگری می‌رود، تحصیل می‌کند، کار می‌کند، ازدواج می‌کند، و

*- همان. **- همان.

زندگی تر و تمیزی را برای خود و خانواده اش می سازد. اما به محض برخورد با یکی از آن آدم‌های کثیف، دوباره جذب آن می شود، زیرا «کثافت» - بر خلاف تصور اغلب مردم - چیزی نیست که بتوان آن را «با تلاش، نیروی اراده و اندکی شعور [...] بیرون راند» و فراموش کرد.

«خرابکار» هم داستانی کوتاه است از یک نویسندهٔ چینی تبار («ها جین»). این داستان به نظر من ضعیف‌ترین داستان این مجموعه است.

آخرین داستان («این جا همه آدم‌ها این جور اند») از «لوری مور»، از نظر احساسی قوی‌ترین و تأثیرگذارترین داستان این مجموعه است. هنر مترجم هم که در تمام داستان‌ها - کم و بیش - احساس می شود، در این جا به اوج خود می رسد. در ترجمهٔ این داستان هیچ بویی از ترجمه و تصنع دیده نمی شود. ماجرا از زبان راوی اول شخصی روایت می شود که گویی من دوم آدم اصلی داستان است. راوی یا نویسنده‌ای که می گوید: «من داستان می نویسم. این داستان نیست.» اما اگر این چیزی غیر از داستان است، ای کاش همهٔ داستان نویس‌ها چیزی می نوشتند غیر از داستان.

محمد رحیم اخوان

یک پنج‌شنبه، یک پیاده‌رو (مجموعه شعر)

علی آموخته‌نژاد

چاپ اول: ۱۳۷۹ - نشر معیار

«در جاده‌ها / بیهوده پیر می شویم و / باز / دست از سر ترانه‌ها مان / بر نمی داریم /...». با همین ترانه‌هاست که شاعران جوان از راه می رسند و با تجربه‌هایی نو - و معمولاً خام - می کوشند روزن‌هایی تازه در زبان بگشایند، و جان و جهان ما را تازه کنند. چنین آرمانی